

بسم الله النور

المیزان خوانی استاد نوروزی جلسه پنجم ۹۹/۸/۲۰

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ﴿١١﴾

پس یک بار زندگی در دنیاست یکبار برزخ و یکبار قیامت است که هر کدام را با دو بار مردن و زنده کردن آورده، یک بار در دنیا ما مردیم یک بار زنده شدیم توی برزخ، یکبار توی برزخ مردیم یکبار در قیامت زنده شدیم. پس در کل مجموعه ها می شود دو بار زنده شدن دو بار مردن. این بهترین وجهش است، البته علامه می آید اینجا نظر خیلی از مفسرین را بحث می کند که جای بحثش اینجا نیست که خیلی بحث طولانی نشود ان شالله جلوتر بر می گردیم نظر خیلی از مفسرین دیگر را هم بررسی می کنیم. علامه می آید نظر خیلی از مفسرین دیگر را که بررسی می کند به قول خود ادبیات خود المیزان فساد گفتار فلان تفسیر مشخص است چون اینطور است. و قول خودش هم همین که عرض کردیم دنیا و برزخ و قیامت را به ترتیب می گوید یکی را اینجا فاکتور می گیرد. پس این دعوا؛ منظور بحث ادعاهای مفسرین در بحث دو بار مردن دو بار زنده شدن خیلی زیاد است، اختلاف های زیادی در بحث می بینیم، نظر علامه همان بود که خدمتتان عرض کردیم. ما در این مرحله از المیزان خوانی سعی می کنیم فقط نظر علامه را بخوانیم؛ اول بفهمیم ایشان چه می گویند بعد اگر وقت کردیم برویم سراغ مفسران دیگر. به قول علامه می گوید فساد این تفسیر اینطور است به این دلیل، فساد فلان نظر مفسر اینجور است. این تفسیر و توجیه آنها را دچار فساد می داند. بعد جمله آخرشان که می گوید: فهل الی خروج من سبیل... حالت یک درخواست است یک التماس است به صورت پرسشی: آیا راهی هست ما خارج بشویم از این دوزخ؟ هر دو کلمه را به شکل تنوین دار و نکره آورده نه معرفه؛ انگار که اینها هیچ مشخص نکردند که چه طرز خروجی باشد و چه راهی باشد یک جوری دارند التماس می کنند خدایا هر راهی که شد هر مفری که شد هر طریقی که شد ما را از آنجا نجات بده. در واقع این نکره آوردنش بخاطر این است که قانع هستند به هر نوع خروجی و اصلا تعریفی برایش ندارند. البته هیچ راهی وجود ندارد دیگر در قیامت هیچ مفری نیست، همه درها بسته شده، همه سبب ها از کار افتاده شده، هیچ سببی نیست که امید آدم با آن روشن بشود و آدم بهش دل خوش بکند.

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴿١٢﴾

این خطاب ذلکم آیه ۱۲ خطابش به کفار هست. ذم می دانیم که اسم اشاره است، بعد هست اصطلاحاً، ذم حرف اشاره است ل حرف بعد است، کُم مخاطب است. این مخاطب برای ما تعداد مخاطب را مشخص می کند. ذالک باز همین ذم حرف اشاره ل حرف بعد ک به ما اشاره می کند که یک نفر یا یک دانه. آن "کُم" به

ما نشان می دهد درست است گوینده یک نفر است اما آدم هایی که مورد خطاب قرار می گیرند یک جمع هستند. خدا یک دانه است یک حرف می زند اما تعداد زیادی دارند این حرف ما را می شنوند. ما چطور بفهمیم مخاطب ماچند نفر هستند؟ از این حرف خطاب میفهمیم. خدا دارد به این کفار آنها را خطاب می کند که : یادتان است؟ این بخاطر این است که وقتی خدا به یگانگی وحده خوانده می شد (دعی فعل مجهول) یادتان هست کفرتم؟ انکار می کردید؟ و ان یشرک... برای خدا یک همتایی و شریکی قائل می شدید یا کسانی شریک می آوردند شما سریع به آن شریک خدا ایمان می آوردید؟ یادتان هست؟ فالحکم لله العلی الکبیر امروز حکم داروی قضاوت مخصوص خدای بلند مرتبه بزرگ است. این دو صفت العلی و الکبیر را آورده تا بفهماند خدا بزرگ و بلند مرتبه است.

سؤال : باتوجه به نکره بودن کلمات آیه قبل میشود آیه را به پدیده های غیر انسان هم تعمیم دهیم؟

ممکن است، نکره وقتی می آید که تعریفی ندارد بگوییم انسان است یا غیر انسان یا مخلوقات ؟ اینجا که گفتیم هم خروج هم سبیل نکره هست، در واقع انواع راه های فرار را دارد اشاره می کند. منظور این هست ولی گوینده این سخن کفار هستند دیگر؛ انواع راه های فرار، خدایا هر راهی ما از اینجا بیاییم بیرون، یعنی مثلا پدیده های دیگر غیر از انسان داخل آتش باشند مثلا حیوانات داخل آتش باشند همچنین حرفی بزنند؟ نه گوینده انسان است. ببینید نکره چه کلمه ای هست، ما نکره به راه ها گفتیم یعنی انواع راه ها . ممکن است جای دیگر بشود انواع انسان و حیوان و مخلوقات. اینکه الان نکره روی چه کلمه ای پیاده شده، خروج و سبیل نکره اند، نمی توانیم به انسان یا غیر انسان ربطش بدهیم . انواع راه های فرار چی هستند؟ اینکه بگوییم نکره به انسان یا غیر انسان این خیلی حرف کلی ای است ، نکره یک چیز نحوی ای است دیگر، اگر شکل نکره بود در آن موضوع ما می آییم این را تعمیم می دهیم توی موضوعی که آورده، اگر نکره بیاید روی انواع مخلوقات انوقت مثلا می گوییم انسان و حیوان و همه مخلوقات. اینجا بحث انواع راه هاست.

اگر هر جا نکره باشد می شود به غیر انسان ربطش داد؟ نکره بودن یک قاعده نحوی است یعنی در معنای آن کلمه باید تعمیم داده بشود هیچگونه تعریفی نشده است که بگوییم این را محدود کرده است، معرفه محدود می کند آن کلمه و معنا و مفهوم اش را، نکره می آید آن مفهوم را بسطش می دهد، حالا اینجا بحث خروج و سبیل بسط داده شده و گوینده هم کفار هستند دارند می گویند آیا راهی هست هر راهی هر سوراخ سمبه ای هر مفری که خدایا ما از اینجا بیاییم بیرون.

سیاق بعدی... از آیه ۱۳ الی ۲۰ سیاق بعدی ماست.

سؤال : سیاق آیات چیست؟

دسته بندی آیات المیزان را بهش می گوییم سیاق. چینش کلمات و آیات را که یک محور واحد دارد و یک موضوع کلی اشاره می کند را می گوییم سیاق. مثلا ۱ تا ۶ سیاق اول ۷ تا ۱۲ سیاق دوم ۱۳ تا ۲۰ سیاق سوم و الی آخر .

سیاق بعدی سیاق ۳ صرفاً توحید است؛ دارد به بیان های مختلف به توحید اشاره می کند. حالا کنارش توحید از مقوله انذار و ... توضیح خواهیم داد. در سیاق قبلی و قبلی اش که گفتیم مردم را دو دسته می کند در این آیات که آرام آرام جلو میرویم هر دسته ای کم کم مسیرشان بیشتر مشخص می شود. ما با اینها کم کم بیشتر آشنا می شویم. توی این سیاق سوم دارد به این می پردازد. در آن دو دسته یکی آنهایی که به خدا رجوع می کنند گفتیم روی سیاق اول و یکی هم آنهایی که بحث جدال باطل دارند، الان در این سیاق ۱۳ الی ۲۰ آن دسته دوم که دارند جدال باطل می کنند را خدا دارد با ایشان احتجاج توحیدی می کند و انذار. یعنی آن دو دسته اول سوره که تعیین شده بود الان ما با دسته دوم که جدال باطل می کنند، با آنها سر و کار داریم. خدا دارد روی صحبتش را با آنها ادامه می دهد با احتجاج های توحیدی.

خب بحث آیات : **هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا ۖ وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ﴿۱۳﴾**

که آیات منظور تمام علائم و حجت هاست که این علائم و آیات و حجت ها بعنوان یک سرخ است ما این سرخ را بگیریم می رسیم به توحید. هم توحید ربوبی و هم توحید الوهی. یعنی هم الوهیت درش دارد هم ربوبیت. خب آیات را می آییم دو دسته می کنیم آیات دیدنی، آیات شنیدنی.

آیات دیدنی یعنی چیزهایی که بصیرتی هستند مثل معجزات انبیا و چیزهایی که با چشم می بینیم یعنی آیات تکوینی. پس به کوه و دریا و مخلوقات و هر چیزی که داریم می بینیم، تصویرش در شبکه چشم ما تشکیل میشود به این می گوئیم آیات تکوینی و آیاتی که کمی بصیرت میخواید دیدن هاما باید قویتر بشود میشود آیاتی مثل معجزات انبیاء مثل عصای حضرت موسی، مثل شفا دادن بیماران توسط حضرت عیسی به اینها می گوئیم آیات دیدنی، دیدنی ها را باز دو قسمت کردیم یکی تکوینی ها یکی معجزات.

سوال : علامه در آیه ۱۲ فرمودند جمله فالحکم لله العلی الکبیر هر چند فی نفسه عمومیت دارد ولکن از نظر سیاق خاص است و می خواهد کفار را تهدید کند، توضیح می دهید؟

خود جمله فالحکم لله الکبیر یک جمله عمومی است یعنی همه جا می توانیم این را پیاده کنیم در همه زمانها مکانها با همه مخاطب ها یک جمله و یک حکم کلی است ولی اگر بخواهیم وارد سیاق شویم مثل اینکه بگوئیم بسم الله الرحمن الرحیم یک جمله کلی است ولی با توجه به آن سوره، بسم الله الرحمن الرحیم خاص می شود. یعنی ما باید بیاییم بسم الله الرحمن الرحیم سوره غافر را از منظر انذار ببینیم الان فالحکم لله العلی الکبیر یک آیه و جمله خیلی کلی است همه جا عمومیت دارد کاربرد دارد و پیاده می شود ولی اگر بخواهیم بیاییم در سیاق ببینیم اینجا چه معنا و کاربردی دارد یعنی می آییم خاص اش می کنیم یعنی جمله با اینکه عام است و با هر مخاطبی قابل بیان است ولی الان چون مخاطب ما کفار است بیاییم از دید کفار ببینیم خدای علی کبیر چیست؛ انوقت وقتی خدا می گوید من علی کبیر هستم انگار می خواهد بترساندشان از باب انذار است.

داشتیم سیاق سوم را عرض می کردیم گفتیم دو تا آیات داریم، آیات دیدنی یا آیات تکوینی اند یا معجزات انبیا. آیات معجزات انبیا توجه بیشتری می خواهند بصیرت می خواهد یعنی ممکن است یکی معجزه را ببیند ولی اصلا نفهمد معجزه است که بخواهد انکارش بکند ولی هیچکس آیات تکوینی را نمی تواند انکار کند بگوید کوه و خورشید و اینها مثلا در خالق بودن خداوند نظر خاصی داشته باشد. آیات شنیدنی می آید در بحث تشریحی یعنی تمام فرمایشات انبیا برای دین شان، احتجاجات شان، دلالت هایشان، میشود آیات شنیدنی. هر کسی که قوه مدرکه یعنی درکش بالا باشد هم آن آیات تکوینی را می بیند هم معجزات را می بیند و هم میاید قسمت آیات شنیدنی . یعنی ما با یکسری انسانهای صحیح الادراک به قول علامه روبرو هستیم که هم آیات دیدنی اش خوب است و با آن به توحید می رسد و هم آیات شنیدنی اش که با آن به توحید می رسد. و خوب یک برهان دارد، باید توحید ربوبی و توحید الوهی را در این سیاق، افرادی که انکار می کردند را با انواع توحید انذار بکند. اول می آید می گوید: **هو الذی یریکم آیاته و ینزل لکم من السما رزقا...** این خودش اصلا توحید ربوبی است؛ یعنی خدا کسی است که آیات تکوینی خودش را، جزئیات خلقش را برای شما نشان می دهد.. پری از باب افعال است، ربوبیت یعنی تدبیر، پرورش؛ وقتی می گوئیم توحید ربوبی یعنی هر چیزی که مربوط به خلق است؛ تمام امور خلق را تدبیر کردن میشود توحید ربوبی، و همچنین برای شما رزق می فرستد، یعنی دو تا جنبه دارد یکی : یریکم آیاته یکی : ینزل لکم من السما رزقا.

ما می خواهیم در این برهان توحید ربوبی و توحید الوهی را یکی بکنیم مثل سوره ناس قل اعود برب الناس اول با رب شروع می کند، بینش هم هیچ واو نیست بین ملک و رب و اله هیچ واوی نیست، در واقع سه جنبه از توحید را در سه ایه اول سوره ناس باز می کند. اخر می خواهیم به این برسیم که الله یعنی الوهیت با رب با ملک و مالک یکی هستند. این مشرکین کجا گیرشان هست؟ گیرشان سر این است که توحید ربوبی شان با توحید الوهی شان جداست، یعنی در واقع اینها دچار شدند به شرک ربوبی همه شان می گویند خدا خالق ماست بنابر آیات قران یعنی توی خالقیت و الوهیت هیچ مشکلی ندارند؛ منتها در تدبیر امور مشکل دارند. می گویند خدا که ما را خلق کرده است و حالا تدبیر امور را داده دست بتها و مخلوقات دیگر، در واقع مثل سوره ناس سه جنبه از توحید را دارد باز می کند و بین شان هیچ واو عطفی نیست، می خواهد بگوید همان ربی که کارها دستش است همان الهی است که معبود است همان کسی است که مالک مطلق است. هم ملک دستش است هم ملک دستش است. پس ملک و رب و الله یکی هستند. شرک کجا به وجود می آید وقتی اینها از هم جدا باشند.

اینجا هم درواقع دارد همین را می گوید متن علامه : میفرمایند که این جمله مشتمل است بر یک برهان یعنی جمله هوالذی یریکم.... یک برهان را دارد برای ما باز می کند می گوید اگر الله معبودی باشد که پرستش او بر ما واجب باشد یعنی الوهیت در پرستش او کمال و سعادت ادمی تامین شود تمامیت و کمال تدبیر او یعنی همینکه قرار است خدا پرستش شود و در پرستشش ما سعادت مند شویم همین ایجاب می کند که بیاید انسانها را جوری تدبیر کند و به سمت خودش هدایت کند. بعد علامه جمله جالبی می گوید می گوید :

خوشبختانه آن خدایی که آیات کونیه و ربوبیت و الوهیت بر او دلالت می کند و انبیا و رسولان هم دارند با معجزاتشان آنها را تایید می کنند همان الله است. در واقع خطاب به مشرکین می گویند که این الله که دارد تدبیر می کند همانی است که معبود است ولی شما معبودتان یکی دیگر ست رب تان یکی دیگر. یعنی شما امید بین رب و اله فرق قائل شدید اله تان همانی است که شما را خلق کرده اما رب تان مثلاً بت است الهه دیگری است. می گوید خوشبختانه می خواهد این دو را روی هم بیاورد بگوید الله همان رب است. پس می گوید الهه مشرکین که آنها او را به جای خدا می پرستند و می خوانند، هیچ است و دلیلی از جانب آنها نیست که بر الوهیت آنها دلالت بکند؛ پس همین الله سبحان معبودی است که یگانه و بی شریک است. حضرت علی اینجا یک جمله جالبی دارند می فرماید: اگر پروردگار شریکی داشت رسولانی هم باید آن شریک میفرستاد سمت مردم؛ یعنی ما الان باید دو سری رسول داشتیم یک رسول مال این خدا یکی مال آن خدا. این یک برهان است. که در واقع دارد به همان آیه ۱۳ اشاره می کند بعد این جمله و *ینزل لکم من السماء رزقا حجت* دوم است که بحث رزق است؛ یعنی یکی از شئون ربوبیت تدبیر امور است، وقتی خدا خلق کرده که رها نمی کند که از گرسنگی و تشنگی بمیرد یا امورش لنگ بماند، پس باید رزقش را فراهم بکند چه مادی چه معنوی. همچنین در شئون الوهیت وقتی خدایی مورد پرستش است، پس باید حواسش به مخلوقاتش باشد کسانی که دارند او را عبادت می کنند، پس رزق از شئون ربوبیت و الوهیت است چون همه می دانند و اذعان دارند که رزق از جانب خداست و نه از جانب شریک ها؛ پس رب و الله روی هم هستند یکی هستند در واقع ما به این می گوئیم کسی که توحیدش خالص است. حالا بعضی ها بحث رزق را گفتند باران است؛ سما را همین آسمان بالای سرمان تفسیر کردند. ممکن است که بحث رزق هر چیزی که ما با آن ارتزاق می کنیم باشد، چون خود رزق هم از آسمان می آید، حتی آن گیاهی که ما از زمین استفاده می کنیم باز از آسمان است، بخاطر بارانی که از آسمان می آید و آن را پرورش می دهد؛ همه دارد اشاره می کند که رزق از عالم غیب است.

یادتان هست در یکی دو جلسه اول مقدماتی گفتم سوره حجر آیه ۲۱ اش یکی از آیات غرر مهم است که در کل قران کاربرد دارد و در این سوره دوباره دارد از این آیه غرر خیلی مهم برای بحث رزق استفاده میکند معمولاً در آیات رزقی علامه به این آیه گریز دارد. یعنی اینکه ما می گوئیم قرآن به قرآن است غررش هست، دارد از آن استفاده می کند محکم هم هست، اول محکم است بعد غرر و هر جا هم که رسیده دارد از آن استفاده می کند و ضمن اینکه قران به قران هم حرف می زند. آیه ۲۱ سوره حجر آیه ای بسیار مهم است در بحث ارزاق که از عالم غیب است، حتی خلقت ما هم از عالم غیب است؛ هر چه که نازل می شود اول از گنجینه خزائن الهی ست. در واقع آنجا هست بعد نزول پیدا می کند. **و ان من شی الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (سوره حجر ۲۱)** این آیه را به یاد داشته باشید همش هم می خواهیم ازش استفاده کنیم. هر کدام از ماها قدر معلوم داریم رزق ما هم قدر معلوم دارد و اندازه مشخص؛ این در عالم غیب است یعنی همان بحث لوح محفوظ است. که علامه اینها را به طور مبسوط در همان سوره حجر یا حتی سوره حدید یا جاهای دیگر در سوره انعام اینها را باز می کند. **و ما یتذکر الا من ینیب...** یک جمله معترضه است که

لابلای این حجت ها و قرائنی که خدا دارد برای دسته دوم که کفار هستند و دارند جدال باطل می کنند می آورد، اینجا اعتراضیه می زند که تذکر به این حجت ها، درست است که من الان دارم با کفار حرف میزنم ولی چه فایده! انگار مفهوم اینجور است ، جز آن گروهی که باید متذکر بشوند یعنی گروه دیگری را می گوید، انگار خدا دارد حجت هایش را برای ما می گوید، درست است که مخاطب کفار است ولی برای آن گروه اول دارد می گوید؛ شاگرد اول های این کلاس توحید؛ و مخاطب این حرفهای من شما نیستید ای کفار؛ آن گروه اولی هستند که همان اول سوره ما تکلیفمان را با آنها روشن کردیم، انابه کننده ها ؛ آنهایی که رجوع می کنند **غافر الذنب قابل التوب** که ما ان شالله خودمان را جز دسته اول هم حساب می کنیم؛ اینجا خدا دارد به ما گریز میزند اعتراض میزند اعتراضیه، بحث شکایت نه ها ، دارد به ما اشاره می کند، من هم دارم خودمان را جز آن گروه حساب میکنم!

کسانی که انابه می کنند؛ به نوبت؛ بحث توبه کردن یعنی مدام پشت هم به خدا رجوع می کنیم؛ قابل التوب: توب و نوب با هم اشتقاق دارند، یک نوع رجوع هست، در نوب رجوع به تعداد دفعات است؛ در توب رجوع کلی است، اینها که فقط یک حرفشان باهم فرق میکند اشتقاق اکبر دارند؛ کلماتی که در سه حرف اصلی فقط یک حرفشان فرق می کند معمولا معنی نزدیک بهم هم دارند، مثل توب و نوب . این من ینیب اشاره به همان کسانی است که خدا ازشان توبه قبول می کند قابل التوب.

سوال: اینها شامل حال استغفار ملائکه در آیه اول می شوند؟ یعنی همینطوری که توبه کنندگان می شدند توبه کنندگان هم؟

بله همان گروه اول بله با اینکه روی سخن با کفار است ولی خدا می گوید شما پند و تذکر نخواهید گرفت تذکر را همان گروه اول خواهند گرفت. درواقع یک جور کنایه است یا به رخ کشیدن گروه اول به گروه دوم است. شما که حرف من را گوش نمی کنید آن گروه دارند گوش می کنند.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١٤﴾

حالا که اینطور است این ف نتیجه همان هوالذی یریکم است فای تفریع است. خطاب عمومی است هم شامل مومن هم شامل غیرمومن ولی چون داریم از کفار حرف میزنیم باز خدا دارد به کفار می گوید که مومنین اینجوری هستند. حالا که آیات وحدانیت همان توحید ربوبی و الوهی کامل شده و دلالت کرده بر وحدانیت خدا و معلوم شده که راز خداست.

سوال: ارتباط قسمت اول با دوم یعنی انابه کنندگان را هم بفرمایید ؟

گفتیم خطاب به کفار هست بحث توحید الوهی و ربوبی آنها را می خواهد به رخ شان بکشد که شما توی این قضیه مشرک هستید، هم کم یریکم و هم ینزل لکم خطاب به کفار است یعنی همان خدایی که دارد آیات

تکوینی و تشریحی دیدنی و شنیدنی را برای شما می نمایاند و خدایی که رزق را به شما می رساند و شما خودتان قبول دارید که خالق کسی است که رازق است ولی در تدبیر امور مشکل دارید؛ انگار داخل پراتنز بگوییم رزقا و مایتذکر شما کفاری که در آیات دیدنی و شنیدنی مشکل دارید و با اینکه خدا را قبول دارید ولی به او شرک میورزید شما که حرف ما را گوش نمی کنید و ما یتذکر الا من ینیب؛ کسانی از این توحید های ما حرف بر میدارند و متذکر می شوند که نوبه نوبه به خدا رجوع می کنند شما که نیستید، اینجا در تقدیر بین شان پراتنز می گیرند شما که حرف گوش نمی کنید فقط آنهایی که دسته اول هستند. همه اینها را شما می توانید در یک دسته ببینید: کسانی که آیات دیدنی و شنیدنی شان خوب است، همان هایی هستند که خدا نسبت بهشان قابل التوب هست، همان هایی اند که من ینیب هستند. یعنی باید در این ایه هم دسته اول را ببینیم که کفارند کُم هم دسته دوم که و یتذکر الا من ینیب اند.

این **فادعو الله مخلصین له الدین** هم با همان ادبیات دارد جلو می رود، می گوید حالا که من ادبیات توحید را ، وقتی آیات توحید دارد به وحدانیت خدا دلالت می کند و معلوم هم شد که تنها رازق خداست، لا جرم این فایده نتیجه همان است، حالا که فهمیدیم خدا واحد است و وحدت ربوبی و الوهی دارد حالا لازم است که همه او را بخوانند مخلصین له الدین. مخلصین حال است در حالیکه دین خودشان را از هرگونه شرک، شرک ربوبی و انواع شرک خالص بکنند غیر از کفار؛ باز انگار اینجا دارد کنایه میزند به کفار، کفار باید اینجا حواسشان را جمع کنند، دارد با شاگرد اول ها صحبت می کند. با اینکه خطاب به کفار هست اشاره به آنهاست انگار یک معلمی همش دارد منت شاگرد اول کلاسش را به شاگرد تنبل کلاسش میگذارد، هی دارد او را به رخش میکشد، فضای آیه اینطور است. **و لو کره الکافرون** اینها کراهت دارند از توحید یعنی هر حرفی از توحید بشود اینها بدشان می آید مورد گفتار نیستند امیدی بهشان نیست، هیچ آیه و حجتی به دردشان نمی خورد قانع شان نمی کند، مومنین شما خدا را بپرستید پس با این حال حتی اگر کافرین کراهت دارند **فادعو** پس حالا که اینطور هست شما خدا را بپرستید با اخلاص هم بپرستید، یعنی مواظب آن شرک هایتان باشید، کفار را رهیشان کنید. چون اینها کراهت دارند، اینها حسابشان با خود خداست، حالا چه خدایی؟

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵)

حالا باز دارد صفات خدا را اینجا باز می کند، رفیع الدرجات ، ذوالعرش، یلقى الروح، من امره علی من یشا من عباده ... سه تا صفت را رفیع الدرجات، ذوالعرش و یلقى الروح... به شکل خبری برای مبتدا می آورد مبتدا کدام است مبتدا در آیه قبل است، **هو الذی یریکم آیاته** این در آیه ۱۳ ، هو مبتداست الذی صفت تا آخر آیه ۱۴ را فعلا در همان مبتدا دارد حرف میزند اینجا سه تا خبر می آورد **هو الذی یریکم آیاته** خبرش کجاست یکی رفیع الدرجات، یکی ذوالعرش یکی یلقى الروح ... برای رفیع الدرجات خیلی نکته ریز و لذت بخشی و قشنگی را از علامه گرفتیم. **رفیع الدرجات** را خیلی از مفسرین میگویند که مثلا رفیع را اسم فاعل بگیریم به

معنای رافع و به معنای بالا برنده. یعنی خدا درجات انبیا و اولیا را در بهشت بالا می برد، این یک تفسیر که علامه رد کرده است، یک تفسیر گفته که بالا برنده آسمان های هفت گانه است یعنی رافع آسمان های هفتگانه است که ملائکه از آن آسمانها به سوی عرش خدا بالا می روند باز علامه رد کرده است یعنی ملائکه دارند بالا می روند این را دقت کنید، بعضی ها گفتند که آن نردبان های غیبی که به سمت عرش خدا می روند خیلی بلندمرتبه اند این را هم تقریبا رد کرده، بعضیا گفتند اصلا منظور معنای تحت الفظی نیست کنایه است از رفعت شأن و منزلت، خب ببینید اینها اقوال است. علامه یک جور دیگر نگاه می کند ولی ما باید تیز باشیم این معنای رفیع را از لابلای صحبت علامه بکشیم بیرون، من مقدمه بگویم تا حرف علامه را اینجا بفهمیم چه می گوید...

سوال: چرا بین این خبرها واو نیامده؟

چون یادتان باشد گفتیم واو عطف قبل و بعدش را یک مرتبه می کند مثل کفه ترازو، در حالیکه اینها یک مرتبه نیستند ذوالعرش یک حرف میزند، رفیع الدرجات یک حرف میزند... یعنی به هم وصل هستند؛ مثل سوره ناس دیگر قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس آنجا هم واو نیورد چون رب و اله و ملک سه جنبه از یک چیز هستند رفیع الدرجات ذوالعرش یلقى الروح از یک چیز واحد دارد صحبت می کند با سه تا جنبه ی متفاوت.

این را بعنوان مقدمه بگویم تا حرف علامه را اینجا بفهمیم: ببینید ما یک سطح زمین داریم نه زمین مادی یک کف داریم، به معنای افق خلق یعنی چیزی که ما الان رویش قرار داریم، همینی که هستیم، یک افق برای ما هست یه عرش برای خداست. عرش تدبیر امر، عرشی که زمام تمام مخلوقات آنجاست، پس ما یک افق برای خلق داریم یک عرش برای خدا داریم، منظور علامه این است؛ بین افق خلق و عرش خدا چه چیزی حائل است؟ آسمانی که طبقات دارد حالا نمی دانیم الان چقدر است، چند طبقه است به همان طبقه اول هم خیلی دسترسی نداریم، یعنی علم مان خیلی محدود است. پس بین این افق ما و عرش خدا یک آسمانی که درجات و طبقات دارد حائل شده است، بعد چه زمانی این حائل از بین می رود ما آن عرش را ببینیم؟ قیامت. آیات داریم از آن. مثل **یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما...** سوره انبیا آیه ۱۰۴ میگوید روزی که آسمانها را در هم می پیچیم مثل طومار، انگار که آن حائل از بین می رود و ما عرش را می بینیم، تدبیر را می بینیم آسمان در هم پیچیده می شود و آن چیزهایی که تا الان نمی گذاشته ما ببینیم خدا مالک همه چیز است همه از بین می رود، همه اسباب و همه حائل ها از بین می رود، فقط ما می مانیم یعنی: خلق و عرش؛ هیچ واسطه ای نیست، رفیع الدرجات ذوالعرش یلقى الروح دارد مالکیت خدا را برای ما باز می کند.

حرف علامه را ببینید: آنچه با دقت از آیه شریفه استفاده میشود این است که این آیه و آیه قبلش ملکیت یا مالکیت خدا برای خلقش را توصیف میکند با این بیان که خدای تعالی دارای عرش است که زمام و سرخ های تمامی امور مخلوقات در آنجا جمع میشود و اوامر مراجعه به خلق از آنجا نازل می شود مثل همان آیه ۲۱

سوره حجر، البته آن مقام هم بر حسب مراتبی که در خلق خدا هست، دارای مراتب و درجاتی است متعالی، یعنی حتی درجات ما مخلوق ها تعیین می کند که عرش چه درجه ای با ما دارد یعنی درجه ما درجه تدبیر امر عرشی را برای ما تعیین می کند، ما اگر اولیاء خدا باشیم از یک درجه عرشی استفاده می کنیم، بهره مند می شویم، بر ما نازل می شود؛ اگر جزء مردم متوسط باشیم، از درجه پایین تری از عرش بهره مند می شویم یعنی حتی درجات عرش هم بر اساس درجات تقوایی و معنوی ما هست، خیلی زیباست و می گوید شاید آن مراتب حتی علاوه بر مراتب درجات مخلوقات، عبارت باشد از آسمانها که مسکن ملائکه است؛ امر خدا از عرش به ملائکه نازل می شود، همین آسمان ها هستند که بین مردم و عرش خدا حائلند و روزی که روز تلاقی و دیدار است **لینذر یوم التلاق** هیچ حجابی بین خدا و خلق نیست، روزی که از جلوی چشم همه، کشف غطاء میشود؟

مثل سوره ملک دارد می گوید پرده ها کنار زده می شوند، همان روزی که حائل ها یعنی آسمان ها در هم پیچیده می شود. یعنی یک روزی می رسد که ما عرش را می بینیم ولی الان که آن روز نرسیده قیامتی نیست الان آن عرش خیلی خیلی خیلی از ما فاصله دارد؛ یعنی همان درجات، با توجه به حرفهای علامه نکته ریزش اینجاست که این رفیع را به معنای بالا برنده معنی نمی کند، به معنای برطرف کننده این حائل هاست. یعنی خدا آن آسمان های حائل بین عرش و خلق را از بین می برد، در هم می پیچد. ذوالعرش اینجا کنایه است یعنی الان خدا صاحب عرش است، اما ما نمی بینیم ما اسباب را می بینیم، آن کسی که چشم بصیرت دارد می بیند، ما این عرش را نمی بینیم فعلا عرش از ما بسیار دور است. درجات دارد خیلی از ما فاصله دارد خیلی درجات دارد اما یک روزی این درجات از بین می رود.

سوال : درجات را می توان طی کرد و بالا رفت؟ بله ما می توانیم به جایی برسیم که ذوالعرش را ببینیم اولیاء و معصومان ذوالعرش را می بینند؛ آسمان را می بینند برای همین توحیدشان خالص است، حتی این آیه را می توانیم با این توحید ها یکی کنیم، یعنی هر کسی الله و رب اش کاملا منطبق بر هم است آسمان و این حائل ها را از بین برده، هیچ اسبابی بین خودش و عرش نمی بیند، مستقیم دارد می بیند. در واقع هر کسی توحیدش خالص تر هر کسی الوهیت و ربوبیت اش بیشتر و بر هم منطبق تر، حائل ها و وسائط و اسبابش کمتر. این نسبت اش هست، دوباره دارد به یکی از آن شئون الوهی و ربوبی اشاره می کند، یکی از شئونش گفتیم رزق است یا **یریکم آیاته** است اینجا دارد به یکی از شئون دیگرش اشاره می کند به اسم **رسالت**. **من یشاء من عباده** همان بحث رسالت است، روح را آورده کنار من امره، یک قرآن به قرآن بگوییم اینجا؛ سوره **اسرا آیه ۸۵** **یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی** این هم همان حرف است، یعنی امر و روح کنار هم هستند؛ یعنی روح یک چیزی است، از عالم امر است، از عالم خلق نیست؛ یعنی چه؟ یعنی برای ایجاد روح خداوند اسباب و وسائطی ندارد، استفاده نکرده است اصلا، ولی برای ایجاد ما اگر عالم امری مان بحث کن **فیکونی** است، عالم خلقی مان حتما نطفه می خواهد غذا می خواهد پدر می خواهد مادر می خواهد، اما عالم امری مان مستقیم اراده خداست، یعنی مستقیم بدون هیچ واسطه از جانب خداست، این روح یک قرآن به

قرآن دیگرش را هم داریم **سوره نحل ایه ۲** **يَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيِّ مِنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ...** با معیت روح که از عالم امر است به هر کسی که خدا بخواهد یعنی به هر پیغمبر و رسول و نبی نازل می شوند ، پس مراد به القاء روح به اینکه خدا هر کسی بخواهد یعنی خدا ملائکه وحی را همراه آن روح امری به سمت رسولان میفرستد و ما بیشتر از این نمی توانیم راجع به روح حرف بزنیم جز همین آیاتی که دم دستمان هست، خود خدا در سوره اسرا می گوید از تو درباره روح سوال می پرسند بگو من امر ربی یعنی روح از عالم امر است؛ همینقدر که ما بفهمیم که روح از عالم امر است خیلی هم زیاد فهمیدیم بیشتر از این نمیتوانیم جلو برویم؛ بعد همین روح کمک کننده ، انگار روح مراتب دارد روحی که در کالبد ما هست یک روح، یک روحی هم هست که کنار ملائکه هست برای ارسال پیامهای خداوند به پیامبر، یلقی الروح به هر کسی که خدا بخواهد یعنی ملائکه وحی بیایند بر رسول که دارای ماموریت است پیام ببرند، انگار آن ملائکه خودشان کنار روح هستند.

لینذر یوم التلاق ، لان ینذر که این رسول با آن ملائکه وحی همراه با روح انذار بکنند برای روزی که روز تلاقی هست، ببینید خب فضای سوره گفتیم فضای انذاری و خوفی است دیگر پس باید بحث انذار بیاید؛ هر رسولی دو تا بعد دارد یا بعد انذار است یا بعد تبشیر است. بستگی دارد ما مردم مخاطب، چه بعدی از رسول را پر رنگش بکنیم؛ رفتار ما نشان می دهد که آیا رسول منذر باشد یا رسول مبشر باشد، ما تعیین می کنیم که پیامبر، نبی، رسول با ما چه رفتاری بکند. پس چون فضای سوره مکی است فضا خوفی است پس فقط بعد انذاری رسول نمایان می شود، **لینذر یوم التلاقی .** برای تلاق ، تلاقی، ملاقات که ریشه اش لقی است بعضیها می گویند خلائق همدیگر را می بیند آنجا ملاقات می کنند؛ بعضی ها می گویند خالق و مخلوق ملاقات می کنند؛ بعضی ها می گویند اهل آسمان و زمین یعنی ما ملائکه را هم آنجا می بینیم. بعضی ها می گویند ظالم و مظلوم؛ بعضی ها می گویند عامل و عمل؛ هر کسی با عملش مواجه می شود، علامه آن خالق و مخلوق را بیشتر قبول می کند؛ یعنی تلاقی خالق و مخلوق، بخاطر آیاتی که دارد. باز اینجا دارد از قرآن به قرآن استفاده میکند؛ مثلا **سوره روم ایه ۸ می گوید بلقاء ربهم لکافرون** کسانی که به لقاء رب شان کافر بودند یعنی بحث لقاء رب است. القا از همین تلاق است، جفت شان ریشه شان لقی است. منتها توی باب که می روند معانی شان متفاوت می شود القا باب افعال است، تلاق، اول تلاقی بوده باب تفاعل است؛ تفاعل دو به دو است دو طرفه است، علامه تلاقی خالق و مخلوق را قبول می کند بنا به شاهد ایه ۸ سوره روم و شاهد ایه ۲۹ سوره هود **انهم ملقو ربهم** و بنا به شاهد ایه ۶ سوره انشقاق یا **ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه** پس سه تا شاهد آورد از آیات دیگر که اثبات کند یوم التلاق کنایه از تلاقی خالق و مخلوق است.

یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ ۚ لَا يَخْفَىٰ ۙ عَلَی اللَّهِ مِنْهُمْ شَیْءٌ ۚ لِمَنِ الْمُلْكُ الْیَوْمَ ۚ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶)

دوباره دارد روز یوم التلاقی را تفسیر می کند آیه ۱۶. یومهم بارزون روزی هست که همه شان بارزند، بروز پیدا می کنند لا یخفی... هیچی از آنها بر خدا پنهان نیست در خفا نیست.

سوال : تفاوت ملاقات با تلاقی رو بفرمایید ؟

ملاقات از باب مفاعله است، تلاقی از باب تفاعل. در ملاقات معمولا یکی فاعل یکی مفعول است؛ در تلاقی هر دو طرف فاعلند، یعنی در باب تفاعل هر دو طرف فاعلند در باب مفاعله یک طرف فاعل و یک طرف مفعول است. مثلا می گوئیم لقا علی سعیدا؛ یعنی علی سعید را ملاقات کرد یکی فاعل و یکی مفعول است ولی در تلاقی می گوئیم علی و سعید یتلاقا همدیگر را دیدند جفتشان کننده کار هستند. اگر آیاتی بحث ملاقو ربهم است یعنی آنها دارند خدا را ملاقات می کنند از دید آن طرف دارد می گوید وقتی اینجا دارد بحث تلاقی می گوید مصدر باب تفاعل یعنی هر دو طرف خالق و مخلوق.

سوال : ملاقات و برطرف شدن حائل برای همه است یا فقط گروه اول؟

برای همه است، همه ملاقات می کنند روز قیامت، هیچ حائلی دیگر نیست، کفار برای همین بال بال می زنند روز قیامت چون به یقین رسیدند. دیگر حائلی نیست هیچ اسبابی نیست همه می بینند منتها این دیدن یکی به نفعش هست، یکی به ضررش است. لقاء باب مفاعله است مصدر دوم باب مفاعله "فعال" است. یعنی ما داریم می بینیم خدا که همیشه ما را می بیند، نیازی به ملاقات ندارد این ماییم که خدا را آنجا می بینیم پرده که کنار می رود، ملاقو هم باز ماییم یا کفارند که دارند می بینند.

سوال : یوم التلاق همینجا هم می تواند باشد؟ و کسانی که یوم التلاق مقصدشان هست به ملاقات می رسند؟ همه ملاقات می کنیم، تلاقی که مصدر باب تفاعل است در واقع خدا دارد اینها را می ترساند بحث انذار است دیگر، همه که دارند ملاقات می کنند چه خوب چه بد، همه ما فاعلیم، خدا که دارد ما را می بیند نیازی به ملاقات ندارد ولی وقتی می گوید یوم التلاق انگار که مثلا ما بگوئیم که آن روز خود خدا حسابتان را می رسد بگذار خود خدا ببیندتان. همیشه ملاقات کننده این باب مفاعله است ولی وقتی مصدر تفاعل می آید باب انذار است، یعنی وای به آن روزی که خدا خودش بیاید جلو. مفهومش این است. مثل اینکه مادری بچه اش را بترساند صبر کن شب بابات بیاد، پدر که در جریان کار هست می داند بچه اش چه طور است، مادر که می گوید صبر کن بابات بیاد، بابا هم وسط ماجرا هست یک جور هول توی دل بچه می اندازد، چه مثال بدی زدم..متاسفانه در اینطور مسائل دست ما کوتاه است مثال ها ناقص هستند و آنطور که باید حرف را منتقل نمی کنند.

سوال : میشود بگوئیم شکل ملاقات یعنی بنده حضور و لقاء خدا را آنجا وجدان می کند؟

احسنت تازه آنجا می فهمیم که تا الان خدا ما را می دیده و ما هالیمان نبوده !

تلاقی اش انداز است لقاءالله که همه دارند، کار به تلاقی که می رسد خوفناک میشود انگار تا الان ما خدا را نمی دیدیم یک دفعه مواجه میشویم با خدا . حالا بحث عذاب یا هر چه که هست یهوپی مواجه میشویم که چه خبر است ، برای همین می گوید **یومهم بارزون**، بارزون هم نکته دارد یعنی روزی که باطن مردم ظاهر می شود، اینکه مردم برای خدا بارز می شوند نه اینکه خدا نعوذ بالله از باطن خبر نداشته ها نه برای خودمان هم باطن مان روشن میشود؛ باز میشود بروز پیدا می کند، خودمان خبردار می شویم که چه خبر است، اینجا انقدر ما اسباب داریم، انقدر مشغولیات داریم، حجاب داریم پرده داریم که هالیمان نیست که خدا مالک بر ماست؛ خدا دارد ما را می بیند و حاکم و رب و اله هست همه اینها را ما بخاطر اسباب و مشغولیت ها نمی بینیم، ولی روز قیامت همه اینها از بین می رود وقتی از بین می رود تازه بر ما یک سری معارف و معانی بارز می شوند تازه میفهمیم چه خبر است ، جمله یومهم بارزون یعنی هر سببی از بین برود، بعد سوال میکند لمن **الحکم جواب لله الواحد القهار** سوال و جواب پشت هم آمده است؛ هم سوال از جانب خداست، استفهام تقریری می گویند، اقرار می خواهد بگیرد هم جواب از ناحیه خداست، روز ظهور ملک و سلطنت خدا بر خلق همان روز قیامت است. الان هم خدا بر ما مالک است، سلطنت دارد ولی این ماییم که نمی فهمیم کی می فهمیم که خدا بر ما سلطنت دارد؟ روز قیامت.

حرف اصلی ام این است برای خدا دنیا و قیامت و اینها هیچ فرقی نمی کند برای ما فرق می کند؛ ما در دنیا غافلیم، پر از پرده های غفلت است جلوی چشممان، روز قیامت همه اینها کنار می رود، برای خدا هیچ فرقی نمی کند چه قیامت باشد چه دنیا باشد چه برزخ باشد خدا که صفاتش تغییر نمی کند، این ماییم که خدا را آنجا مالک میفهمیم، قهار می بینیم، واحد می بینیم، همه تغییرات و اتفاقاتها برای ماست.

چرا گفته است **واحد قهار**، همان مالکیت را می خواهد برساند یعنی خدا هم قاهر است هم مسلط است هم مالک است هم واحد است، همه اینها را می آورد که بیشتر بترساند ، قهاریت را آورده از باب انداز.

این که می گوئیم چشم معادی بعضی ها باز است یعنی همه حائل هایشان از بین رفته است اگر شما میشنوید فلان اولیاء خدا چشم برزخی دارد حائل هایش از بین رفته است، اسباب از بین رفته اند خدا را دارد می بیند آنقدر توحیدش قوی هست که باطن ما را هم دارد می بیند ما خودمان نمی بینیم.

الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ۗ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ۗ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷)

الیوم را با الف و لام آورده یعنی انگار ما توی قیامت هستیم؛ خدا دارد می گوید همین امروز، هر کس در برابر کاری که انجام می دهد جزا داده می شود، هر نفسی ، در قیامت تمام شاکله و هویت ما را با نفس می شناسند؛ نمی گوید این جسم این بدن این هیكل، بحث نفس ما را می آورد وسط، پس هر نفسی روز قیامت جزا داده می شود بخاطر اعمالش. لا ظلم الیوم یک جمله دارد برای الیوم که امروز هیچ ظلمی نیست، ان **الله سریع الحساب** چرا هیچ ظلمی نیست توضیح می دهد بخاطر اینکه ان **الله سریع الحساب** است، اولای بای بما کسبت

بعضی ها می گویند بای سببیت است علامه می گوید بای صله است . همان هم اسم دیگرش سببیت است یعنی به سبب اعمالی که کسب کردیم. ما مای مصدری است، مای مصدری سر فعل که می آید؛ جفتش را با هم به شکل مصدر ببینید یعنی چه ؟ یعنی اگر بتوانیم از این ما کسبت مصدر در بیاوریم متوجه شدید منظور من چی هست، الان یک مصدر از اینجا در بیاورید، کسب ، اینطوری میشود ایوم تجزی کل نفس بکسبها ، هر نفسی به کسب خودش جزا داده می شود اصلا هم ظلمی نیست و چرا ظلم نیست چون خدا سریع الحساب است، هر نفسی عین همان عملی که انجام داده بهش جزا داده می شود نه بیشتر و نه کمتر، جزای هر کسی همان عمل خودش است. مثل **یا ایها الذین کفرو لا تعتذرو ایوم انما تجزون ما کنتم تعملون** هیچ بهانه ای نیارید امروز هر چه که انجام دادید جزای تان را می دهند. سوره تحریم آیه ۷

خدا در محاسبه سریع است یعنی چه ؟ یعنی اینکه همان حین عمل تکلیف عمل ما مشخص میشود؛ همین دنیا، ان الله سریع الحساب اشاره به همین دنیاست، هر عملی که ما داریم الان انجام می دهیم ، من الان دارم با شما حرف می زنم با هر نیتی که دارم، همین الان تکلیف این صحبت من با شما روشن است، حسابش رسیده شده است. همان لحظه است یعنی حین عمل تکلیف عمل ما مشخص شده است؛ بخاطر همین می گوید ان الله سریع الحساب نه اینکه ما فکر کنیم رفتیم روز قیامت خدا آنجا چرتکه می اندازد، حالا بیایید ببینیم شما چه کار کردید دوتا عمل خوب دارید دو تا بد دارید نه اینطوری نیست، این دنیا تکلیف عمل روشن شده است. فرقی با قیامت چیست؟ آن دنیا آن تکلیف روشن که توی دنیا انجام شده روز قیامت به اطلاع ما می رسد. قیامت می فهمیم که در دنیا چه کار کردیم، برای خدا فرقی نمی کند؛ خدا سریع الحساب است. در دنیا عمل ما بد و خوبی اش مشخص شده است، به ما آگاهی داده می شود، روز قیامت به اطلاع ما می رسد چقدر از اعمال مان نیک است چقدر از اعمال مان سوء است. وقتی می گوید ان الله سریع الحساب یعنی خدا حتی از روی اشتباه هیچ ظلمی نمی کند چه برسد به اینکه از روی عمد ، یعنی وقتی همان لحظه عمل تکلیف روشن است دیگر نه بحث اشتباه است نه بحث عمد، هیچ ظلمی به هیچ کسی اتفاق نمی افتد، چون با خود عمل مان مجازات می شویم خودمان می شویم داور خودمان.

سوال: آیا ستارالعیوب بودن خدا شامل حجاب افکندن بین بنده و امام هم می شود یعنی از نظر شاهد امام هم خداوند اعمال بنده ها را بپوشاند؟

بعضی ها می گویند ستارالعیوب بودن خدا در دنیاست یعنی ما الان آبرو داریم، همه ما ان شالله که بخاطر همین آیات قرآن عزیزیم عزت داریم، آبرو داریم دوست داشتنی هستیم، خب ستارالعیوب است، اگر از کارهای پنهانی همدیگر خبر می داشتیم چه بسا هرگز نمی توانستیم همدیگر را تحمل کنیم، پس این می شود ستارالعیوب، ولی وقتی دعا می کنیم که خدا آبروی ما را آن دنیا نبر، یعنی انقدر این بارز شدن آنجا عیان و وحشتناک است که هیچی برایمان نمی ماند؛ یعنی آبرویمان جلوی امام مان دوستان پدرمان مادرمان اقوام مان همسرمان هر کسی می رود، در بحث های شفاعت این قسمت هم هست یعنی از خدا می خواهیم که خدایا آنجا یکی از شئون شفاعت این باشد که آبرویمان نرود؛ جلوی امام مان رسوا نشویم خجالت زده نشویم،

جلوی دوستانمان، جلوی کسانی که در دنیا برایمان عزیز بودند و ما برای آنها عزیز بودیم، رسوا نشویم. ولی خب حرف کلی این است که آن دنیا همه عیانیم پرده ای نیست حجابی نیست متاسفانه بخاطر اعمال مان، وگرنه کسی که حسابش پاک است از محاسبه چه باک است.. آنهايي که اوضاع شان خوب است از عیان شدن نمی ترسند ولی بعضی ها باید بترسند. این است که ستارالعیوب بودن را معمولاً می گویند در دنیا است ولی از شئون شفاعت این است که حداقل آنجا خدا هوایمان را داشته باشد، جلوی دوستانمون خیلی رسوا نشویم. باید برویم ببینیم چه خبر است نمی دانم.

سوال : در بعضی آیات نفس را به واژه بما کسبت خیلی عنوان می کنند؟ بله این واژه کسبت اعم از اعمال خوب و بد، جزا هم اعم است هم جزای خوب هم جزای بد؛ یعنی جفتشان اعم هستند هر کاری کردید؛ کسبت اینجا کل است و جزا یا پاداش است و یا عذاب است.

سوال : چون معمولاً در ترجمه به آنچه انجام داده معنا می شود ولی ظاهراً کسب نفس باید اعم از عمل باشد؟ فعل است، فعل اعم از عمل است، فعل را هم شامل میشود همان اراده و عزم و نیت.

سوال : کسب بار منفی ندارد؟ با قرینه هایش گاهی بار منفی دارد باید با قرینه هایش ببینیم معمولاً عام است، ولی اگر قرینه ای همراهش آمد خاص می شود.

سوره غافر به چند تا از اسامی خاص روز قیامت اشاره می کند مثلاً یکیش **یوم التلاق**، ایه ۱۵ و دیگری **یوم الازفه** و اسم دیگری **یوم الحساب** ، از اسامی قیامت در سوره غافر خیلی استفاده کرده است، یعنی جزء معدود سوره هایی است که به شیوه های گوناگون دارد از روز قیامت اسم می برد.

والسلام